

اتاقِ صورتی

نوشتہ

میثم فرہندیان

کمال - من عشق را منفور می دارم... من زن نخواهم گرفت.
(سنگر و قمقمه های خالی، نمایش در دو پرده، بهرام صادقی)

تروریسم رومانیتیک، تقاضایی است که در فرایند حل مشکل، خود را
نفی می کند، تروریست را رو در روی واقعیت آزاردهنده ای قرار
می دهد - این که عشق مُرده را نمی توان احیا کرد.
(آلن دو باتن/جستارهایی در باب عشق)

برای

پوریا کاکاوند

ستاره: بیست و چند ساله

نوید: بیست و چند ساله

صابری: بیست و چند ساله [مشاور املاک]

یک اتاق خوابِ خالی [از هر چیزِ ممکن] به رنگِ صورتی مُرده.

۱. سگ را بیرون کن!

ستاره نوک کلیدش را زیر جسمی در کنج دیوار فرو کرده و سعی دارد آن جسم چسبیده به دیوار را بکند.

نوید: چیه؟

ستاره: ...

نوید: بس کن!

ستاره: ...

نوید: نکن، رو مخمه -

ستاره: - گند کاریه خودته.

نوید: تمومش کن -

ستاره: - سفت شده -

نوید: - به جهنم که سفت شده.

ستاره: ببین! [تکه آدامسی خشک را به طرف نوید می اندازد.]

نوید: این مسخره بازیا ینی چی؟

ستاره: مسخره بازی چیه؟

نوید: تو عادت داری دس به دهنی مردم بزنی؟

ستاره: اینجا اتاق خواب ما بوده، غیر منو تو کی اینجا بوده، خنگ؟ [آدامس را زیر پاله می کند.]

نوید: خب که چی؟

ستاره: حالا که فکرشو می کنم می بینم خیلی -

نوید: - فکرم می کنی؟

ستاره: نه والّا، من که بلد نیستیم، تو بلدی؟

نوید: به چی خیره شدی؟

ستاره فرورفتگی های کوچکی روی دیوار را با حالتی تأسف بار نگاه می کند.

ستاره: به تو -

نوید: - بس کن بابا!

ستاره: این چیه؟

نوید: چیه؟

ستاره: خوب می دونی چیه.

نوید: واسه م مهم نیس [بی تفاوت]

ستاره: خدا بهم رحم کرد.

نوید: حالا که سالمی و سر و مُر و گنده.

ستاره: [کف دست اش را روی فرورفتگی ها می گذارد.] حس بدی دارم.

نوید: چه جالب، یادم رفته بود. [به دیوار اشاره می کند.]

ستاره: همه چی رو مسخره می گیری.

نوید: نه جدی می گم، هنوز هست؟

ستاره: خیلی احمقی، خیلی -

نوید: - من احمقم، تورو نمی دونم.

ستاره: می دونی این ینی چی؟ [به خراش روی دیوار اشاره می کند.]

نوید: ینی چی؟ [به سخره]

ستاره: فقط اینو بلدی.

نوید: دیگه راهی نداشتم، الان مهمه؟ -

ستاره: - نیست؟ [به دیوار اشاره می کند.]

نوید: اووو، واقعاً ازم می ترسیدی؟ [ریزخند] آره؟ [تمسخر آمیز]

ستاره: نه.

نوید: پس چی؟ [متعجب] این کوفتی چیه که واسه ت مهم شده؟

ستاره: تویی.

نوید: [نیشخند] چرت نگو!

ستاره: کافیه یه خراش، هر جایی رو دیوار بینم -

نوید: - داری گنده ش می کنی.

ستاره: نیست؟

نوید: نیست، چون دیگه چیزی نیست.

ستاره: نیست؟ [باافسوس]

نوید: [مکث] بذار یه چیزی رو رُک بهت بگم. [مکث] خوب گوش کن. اگه می خوای از شر این حسای مزخرف خلاص شی، باید بی خیال شی. منم تک تک اون روزای مسخره رو مُخم بود. اما یه روز به خودم گفتم: نوید [باغرور] دیگه تموم. به چیزایه بهتر فکر کن. یواش یواش همه چی فراموش می شه. باور کن.

ستاره: باورت شد؟ خیلی احمقی -

نوید: - آره، احمقم، احمقم که -

ستاره: - نه نه نه من احمقم، [خونسرد] احمق منم [تمسخر جدی] -
نوید: - بس کن، دوباره شروع نکن! [جدی] دیگه حوصله این مزخرفاتو ندارم!

ستاره: [ترسیده]

نوید: قرارمون چی بود؟

ستاره: داد زن!

نوید: می‌تونم ازت یه خواهشی کنم؟

ستاره: نه، دیگه هیچ حقی نداری!

نوید: پس خفه شو!

ستاره: دُرُس حرف بزن.

نوید: خودت باعث می‌شی -

ستاره: - می‌شناسمت، دیدم چطور جوابِ فحشای دیگرانو می‌دی، را می‌دن دیگه، را نمی‌دن؟

نوید: چه ربطی داره؟ [متعجب]

ستاره: چرا جواب اونا رو نمی‌دی؟

نوید: کیا؟ داری از چی حرف می‌زنی؟ نمی‌فهمم؟! [بهت‌زده]

ستاره: چی به من ربط داره؟ فحش خوردن؟ نمی‌خوام دوباره شروع کنم، ولی، ولی تو، تو، جای اینکه اون بیرون حقتو به زورم که شده، ازشون بگیر. هر وقت کم می‌آوردی، می‌اومدی خودتو پیشه من خالی می‌کردی. [باخشم و نفرت] سپر بلات شده بودم. تا یکی بهت می‌گفت، بالا چشت ابرو، اینجا جهنم می‌شد. توی اون چند ساعتی که می‌خواستم آرامش داشته باشم، موج غرای آقارو باید تحمل کنم. تهش چی بود؟ تهش فحش باید می‌خوردم، جای اون حرومزاده‌هایی که حریفشون نشده بودی -

نوید: - ستاره -

ستاره: - اسم منو نیار [بلند و کوبنده] ... [مکث] ...

نوید: چی بگم پس؟

ستاره: هیچی، هیچی.

نوید: بگم خانم رحیمی؟

ستاره: هیچی، هیچی، دوس ندارم حتی صداتو بشنوم.

نوید: با دیوار حرف می‌زنم، خوبه؟

ستاره: هر گهی دوس داری بخور!

نوید: ممنون اجازه دادی. [رو به دیوار]

ستاره: تاکی باید منتظر باشم؟

نوید: پیداش می‌شه. [رو به دیوار]
ستاره: وقت ندارم روز تعطیلمو حرومت کنم.
نوید: صبر داشته باش، زودتر از شرم خلاص می‌شی. [رو به دیوار] به نفع خودته.
ستاره در اتاق خالی کلافه قدم می‌زند. نوید هنوز رو به دیوار است.

نوید: صورتی [پوزخند می‌زند].
ستاره: حالم از این رنگ بهم می‌خوره.
نوید: سلیقه خودته.
ستاره: من؟
نوید: عاشق رنگ صورتی بودی، نبود؟
ستاره: نه.

نوید: تو همون نبودی روسری صورتی داشتی، دو جفت کفش صورتی داشتی. حتی یه شلوار هم‌رنگ همین دیوار داشتی، یادت رفت؟
ستاره: واسه تو می‌پوشیدم.
نوید: من؟!

ستاره: تو نبود می‌گفتی صورتی بهت می‌آد عزیزم؟
نوید: منظورم این صورتی نبود.
ستاره: منظورت کدوم صورتی بود؟!
نوید: هیچ وقت اون صورتی رو نپوشیدی.
ستاره: کدوم صورتی؟

نوید: نمی‌دونم چطور بگم.
ستاره: انگار می‌خواد لبخند ژو کندو توصیف کنه.
نوید: هیچ وقت اون صورتی رو درک نکردی.
ستاره: خفه شو بابا!

نوید: کور بودی، کور
ستاره: بهتر
نوید: بعدش می‌خوای چکار کنی؟
ستاره: به خودم مربوطه.
نوید: خوبه.

ستاره فشار درونش را با ریتم تکان‌های پای راستش بیرون می‌ریزد. نوید از اتاق خارج می‌شود. به حال خالی خانه می‌رود.

ستاره: [بلند] می‌دونی چرا بدون مهریه بات ازدواج کردم؟
نوید: [از بیرون اتاق] چی؟

ستاره: می‌دونی چرا اون موقع ازت مهریه نخواستم؟
نوید: [در قاب در اتاق ایستاده.] چرا؟ نگو که دوستم داشتی.
ستاره: نه خیر خوش خیال، اول اینکه حقم بود. با خودم گفتم بی مهریه بمونه مرده. که نبود، دوم اینکه چهارتا دونه سکه هم می‌زدم نمی‌تونستی بدی. سوم اینکه، [شمرده شمرده] من، فروشی، نیستم.
نوید: اووو... دذذ... داغونم کردی. کی این حرفا رو یادت داده کوچولو؟
ستاره: نه جدی، موندی؟ می‌تونستی بدی؟

نوید: گذاشتی؟ گذاشتی دوروز بگذره بعد سرخرو کج کنی؟
ستاره: چقدر باید تحمل می‌کردم؟ سی سال؟ هه [پوزخند]
نوید: نمی‌خوای زندگی کنی، وگرنه بهونه نمی‌آوردی.
ستاره: بهونه آوردم؟

نوید: آره دیگه، هنوز یه سال نشده!
ستاره: این بهونه‌س [به فرورفتگی دیوار اشاره می‌کند].
نوید: ...

ستاره: اینم بهونه‌س؟ [به خطی افقی به فاصله یک متر از سطح اتاق اشاره می‌کند].
نوید: ...

نوید خشک می‌شود. مانند کسی که راز بزرگ زندگی‌اش فاش شده باشد. ستاره لب می‌گزد. چشم از چشم نوید برمی‌دارد.

نوید: [جدی] منظورت چیه؟؟

ستاره: منظوری ندارم، واقعیه. [خونسرد]
نوید: چی واقعیه؟ [خشم‌اش را به سختی کنترل می‌کند].
ستاره: همون چیزایی که نمی‌خوای قبولشون کنی.
نوید: چرا به در و دیوار می‌زنی، حرفتو بزنی!
ستاره: می‌ترسم.

نوید: می ترسی!!؟ [بهت زده]

ستاره: دیگه مهم نیس. [خوشحال]

نوید: بله، بایدم خوشحال باشی. دنیا به کام شماس.

ستاره: جوک نگو، جرئت می کنم حرف بزنم.

نوید: بگو، تو که هرچی خواستی گفتی. [به خط روی دیوار اشاره می کند].

ستاره: چی بگم؟ ثانیه شماری می کنم، همه چی تموم شه.

نوید: نگران نباش تموم می شه. [مکث] تموم می شه و از -

ستاره: [تلفن همراهش زنگ می زند و جواب می دهد]. - الو، بنگاهم، بنگاه، بنگاه مسکن، نه نیازی نیس،

نگران نباش حواسم هست. چی؟ لازم نکرده. کجا می آد؟! کاری ندارم. شانس آوردم تو این هیر و ویری

خریدار دس به نقد پیدا شده، حالا بی خیال شم؟ چیزی نیس، حواسم هست، نه، لازم نکرده. خودم از پس

کارام برمی آم مامان - [کلافه، تماس را قطع می کند].

نوید: [تأسف بار سر تکان می دهد].

ستاره: چیه؟ [شاکی]

نوید به دیوار تکیه می دهد. آرام، آرام سُر می خورد و بر

کف لُخت اتاق خواب می نشیند.

ستاره: مُفت خری نکنن خونه رو؟

نوید: مُفت خری نکنن خونه رو؟ [آهی پر خشم می کشد].

ستاره: چیه؟

نوید: خونه رو؟

ستاره: آره؟ [با تأکید] قرار نیس حالا که همه چی داره تموم می شه - [ناگهان سکوت می کند].

نوید: حُب؟ [منتظر]

ستاره: واقعاً؟

نوید: [به کف اتاق خیره شده]. خودت خواستی ستاره.

ستاره: باورم نمی شه، خیلی مسخره س.

نوید: قرارمون چی بود؟ یادت رفت؟

ستاره: اون روز ما یه قرارِ احمقانه گذاشتیم - [سکوت ناگهانی و بُهت زده].

نوید: شوخی شوخی جدی شد؟ نه؟ [پوزخند]

ستاره: نه جدی

نوید: جدی؟

ستاره: آره.

نوید: [پوزخند] تو خیلی خلی ستاره، فکر کردی شوخیه؟

ستاره: خفه شو، شرط کردیم اگه بتونیم بدون چیزای مشترک زندگی کنیم، از هم جدا شیم.

نوید: چی موند بینمون؟

ستاره: هیچی

نوید: - یه روز، یه گهی خوردم، گفتم چرا باید همون ناهاری رو بخورم که تو دوس داری؟ حالا بعد از سه ماه، کار به اینجا کشیده؛ خونه.

ستاره: خودت باز یو شروع کردی.

نوید: بازی باحالی شد، نه؟

ستاره: گفتمی آدما باید واسه خودشون زندگی کنن. گفتمی از ناهاری که دوس دارم بخورم، نمی گذرم. گفتمی از شبکه‌ای که باید سریالشو بینم، نمی گذرم. گفتمی از تی شرتی که دوس دارم بپوشم، نمی گذرم. گفتمی نمی خوام سوار ماشینی بشم که اقم می گیره نگاهش کنم. گفتمی زندگی‌ای که توش مرد نیستم و نمی خوام، نگفتمی؟

نوید: گفتم، گفتم، گفتم. چه فایده؟

ستاره: داری به آرزوت می رسی، [باتحقیر] مرد.

نوید: همه چی از بیخ مشکل داره.

ستاره: خدارو شکر به این نتیجه رسیدی، باور کن این عاقلانه‌ترین حرفیه که تا حالا ازت شنیدم.

نوید: خودمم غافلگیر شدم.

ستاره: باید چطور می شد؟ همه چیزایی که به خاطرم تحملشون می کردیو فروختی، منم فروختم. حالام نوبت این خونه‌س.

نوید سعی می کند پشتش را بخاراند. خودش را

مانند خرس به دیوار اتاق خواب می مالد. انگار

که بخواهد قلمرواش را نشانه گذاری کند.

نوید: زمانی که کار به ماشین لباسشویی کشید، به خودم گفتم: «چرا باید ماشین لباسشویی رو بفروشم؟» بعد یادم اومد زمونی که داشتیم می خریدیمش، دس گذاشتم رو یه لباسشویی دیگه. هم ارزون تر بود، هم پنج کیلویی بیشتر به دردمون نمی خورد. یادته گیر دادی که فقط و فقط اینو می خوام. کشیدمت کنار بهت نگفتم: «ستاره پولشو ندارم.» چی گفتمی بهم؟ [سکوت، ستاره جوابی نمی دهد]. سمسار که اومد فقط اون حرفت گوشم بود. می فهمی؟

ستاره: واقعاً نمی فهمم. [ریزخندی با افسوس]

نوید: کی قرارئه بفهمی؟

ستاره: کی قرارئه تو بفهمی؟

نوید: ستاره -

ستاره: - اسمم و صدا نزن! [جدی]

نوید: [خشماش را می خورد] خدایا این روزا کی تموم می شه؟

ستاره: بیا مژ دوتا آدمه منطقی -

نوید: - بس کن بابا، همه ش حرف مفت. آه، آه، آه [سکوت] یه چیزی بگم؟

ستاره: حوصله مو سر بردی دیگه.

نوید: - مگه نمی گی منطقی باشیم -

ستاره: - حوصله حرفای بی خود و ندارم -

نوید: - حرفام بی خوده؟

ستاره: خسته م نوید بفهم -

نوید: - حرفام بی ارزشه، آره دیگه، بی ارزشه، هه، قول می دم مفید باشه، خواهش می کنم.

ستاره: هنوز حرف نزدی داری تحقیر می کنی -

نوید: - چطوره؟ یکی از مشکلاهی اصلیمون همین پیش فرض سازی هان -

ستاره: - چی سازی؟ چی گفتی؟

نوید: پیش فرض سازی.

ستاره: اینو از کجا شنیدی؟

نوید: خودم دارم می گم، چیه، بهم نمی آد؟

ستاره: [با شک] تو؟

نوید: چیه؟ [احمقانه]

ستاره: [با شک و تردید] یکی دیگه هم همینو بهم گفته.

نوید: می بینی، دیگه بهم حق بده -

ستاره: - چه حقی؟ اینکه مزخرف بارم کنی؟

نوید: پیش فرض سازی کجاش مزخرفه؟

ستاره: کجاش مزخرفه؟ [عصبی] کجاش مزخرفه؟

نوید: خودت می گی بیا منطقی باشیم، معلوم نیس چه مرگته. دیگه واقعاً نمی -

ستاره: - رفتی اونجا؟

نوید: کجا؟!!

ستاره: خر خودتی!

نوید: چی می گی؟!؟

ستاره: هه، خیلی ابلهی، ابله [پوزخند] پیش فرض ساز؟

نوید: [منطقی و جدی] خانم دکتر، درسته نرسیدم دانشگاهامو تموم کنم ولی یه چیزایی حالیم می -

ستاره: - رفتی پیشه هدی؟

خارش کمر نوید بیشتر می شود. سعی دارد کمرش را بخاراند ولی فایده ای ندارد. به ستاره خیره مانده و می خارااند، می خارااند، می خارااند.

ستاره: منه خرو بگو رفتم پیشه کی.

نوید: خُب روانشناسه دیگه.

ستاره: [عصبانی] هدی یه عوضیه!

نوید: خب که چی؟ [خودش را می خارااند.] به نظرم حرفاش بد نبود.

ستاره: نگو این ایده احمقانه هم -

نوید: - اینقدر احمقانه نبود. [هنوز می خارااند.] منم یه جورایی توش -

ستاره: - خفه شو، خفه شو، خفه شو!

ستاره کلافه و سردرگم در اتاق پرسه می زند. دست به دیوارهای خالی اتاق می کشد. انگار که به دنبال چیزی که باید باشد می گردد. بغض اش می ترکد و شروع می کند به گریه کردن.

[سکوت]

نوید سعی دارد به ستاره نزدیک شود. هیچ راهی نمی یابد.

ستاره اشک و آه اش را پایان می دهد.

نوید: خوبی؟

ستاره: به تو چه؟

نوید: چت شد یهوویی؟

ستاره: هیچی، دارم واسه خودم گریه می کنم.

نوید: چرا؟

ستاره: چرا؟ احمق تو می دونی با هدی کات کردم، بعد رقتی -

نوید: - خُب من چه می دونستم؟

ستاره: بس کن نوید، کی این روزآی گه تموم می شه خدآآآ؟
نوید: ای خدآآآ، دعاشو مستجاب کن تا تموم شه این روزآی گه!
ستاره: خیلی عوضی، خیلی -

نوید: - می دونی چیش جالبه؟ اینکه هیچی بینمون نیست، واسه همین نمی دونیم از جون هم چی می خوایم -
ستاره: -خیال کردی با این کار احمقانه ت بهم نزدیک تر می شی؟ بابابزرگم پنجاه سال پیش بعد سه سال زندگی با مادربزرگم طاعون گرفت مُرد. مادربزرگم حتی نمی دونست کجا با آهک خاکش کردن. اون طفلک فقط یه تکمه از پیرهن بابابزرگو داشت. فقط یه تکمه. می فهمی ینی چی؟ اون تکمه گره خورده بود به زندگی مادربزرگم. می دونی ینی چی؟
نوید: [گیج شده.] ینی مادربزرگت شانس آورده از طاعون نمرده.

ستاره: نوید تو واقعاً احمقی یا خودتو به حماقت زدی؟
نوید: داستان قشنگی بود ولی این حرفا به چه درد زندگی مون می خوره؟
ستاره: زندگی کجا بود؟

نوید: بود، قبول کن هر وسیله ای که تو این خونه بود، هیچ ربطی به زندگیمون نداشتن. اگه مادر بزرگت از اون جهنمه طاعون زده فقط یه تکمه گیرش اومده خیلی خوش شانس بوده. من همونم ندارم. به هرچی تو خونه نیگا می کنم، هیچ ربطی به من نداره. باور می کنی بعضی موقعا حس می کنم غریبه؟ حتی وقتی پنبه -
[ناگهان حرفش را قطع می کند.]
ستاره: -پنبه چی؟

نوید: پنبه هم فهمیده بود و منو سگ محل می کرد.

ستاره: [مشکوک] نه نوید، باورم نمی شه، آره؟

نوید: می بینی، می بینی، می بینی؟ اونم هیچ -

ستاره: [وحشت زده] باورم نمی شه! نوید تو... [شدتِ خشمی که در خود جمع می کند، بسیار زیاد است.]
تو، تو با پنبه چکار کردی؟
نوید: [سکوت معنی دار]

ستاره: آشغالِ پستِ عوضی، با پنبه چکار کردی؟ [ملتمس]

نوید: ...

ستاره: [کف دست بر دهان می گذارد. بغض آلود] چطور دلت اومد؟ کشتیش؟ آره؟ وای، وای، وای
خدای من، خدای من!!!
نوید: ...

ستاره: عوضی حرف بزنی! [به نوید حمله می کند.]

نوید: چه مرگنه؟ آروم باش!

ستاره: [التماس] چه کارش کردی پسرمو؟ ها؟ تورو خدا نوید مگه نگفتی در باز بوده، رفته بیرون؟ بعد، بعد

دیگه پیداش نشد که نشد؟ حرف بزنی لعنتی!

نوید: چی باید بگم؟ چی دوس داری بشنوی؟

ستاره: بگو پنبه گم شده، بگو توئه بی مسئولیت حواست نبود اون طفلکو - [در حرفش می پرد.]

نوید: - فروختمش.

[سکوتی سنگین تراز کوه یخ]

ستاره: چکار کردی؟ [باور نمی کند.]

نوید: فروختمش.

ستاره: عوضی بی رحم تو چطور دلت اومد؟

نوید: به راحتی.

ستاره: [با گریه] پسرمو، عشقمو، چطور دلت اومد؟

نوید: می بینی، اون توله سگ زشت هیچ ربطی بهم نداشت. باید لوس بازی، لیسای چندش و فوضولیا

بی خودشو تحمل می کردم. که چی بشه؟ که خانم افسرده نشه. من تو زندگیت یخ کی ام؟ اینقدر آبغوره

نگیر احمق لوس خودخواه -

ستاره: - کجاس؟ به کی فروختیش؟

نوید: نمی دونم.

ستاره: ینی چی نمی دونی؟

نوید: تو یکی از همین سایتا فروختمش.

ستاره: به کی؟

نوید: نمی دونم. آدرس دادم، اومد، پول داد و رفت.

ستاره: همین؟ اسمی؟ شماره تماسی؟ کوفتی؟

نوید: [به نشانه نفی سر تکان می دهد.]

ستاره: تو یکی از گه ترین آدمایی هستی که تو زندگیم دیدم. گه، گه، [با خشم و نفرت بی اندازه]

نوید: فکر می کنی واسه پنبه جونت مهمه پیشه کی باشه؟ هرکی بهش محبت کنه و غذاشو بده عین سگ

بهش وفادار می مونه.

ستاره: تو یه حیوونی.

نوید: معلومه، منم به محبت و غذا نیاز دارم، ندارم؟ [پوزخند می زند.]

ستاره: به شعور نیاز داری.

نوید: واقعاً فکر می کردی مالکِ اون سگی؟

ستاره: آره پنبه ماله منه [بغض آلود] هیچ موجودی بیشتر از پنبه منو نمی فهمید.

نوید: توهم نزن، اون فقط یه سگ بود.

ستاره: احساس داشت، شعور داشت، وفا داشت، منو می فهمید، می فهمی؟

نوید: همینا رو ازم می خواستی؟

ستاره: نداشتی [رنجور و احمقانه] نداشتی.

نوید: می دونی فرق منو پنبه چی بود؟

ستاره: [در حال ناله] اون یه فرشته کوچولوی دوست داشتنی بود، تو یه هیولایِ رذلِ کثافتی.

نوید: اشتبا نکن، فرق ما این بود که من می تونستم بفروشمش ولی اون نمی تونست.

[سکوت]

ستاره: [بسیار جدی] تو یه احمق بی فکر بی احساسی که عرضه نداری زنِ خودتو راضی نگه داری [به خط

افقی روی دیوار اشاره می کند].

نوید: ستاره دیگه داری شورشو -

ستاره: - اسم منو -

نوید: - می آرم عوضی -

ستاره: - درست حرف بزن -

نوید: - هر جور دوس داشته باشم حرف می زنم [عصبانی]

ستاره: [خونسرد] می خواهد حرفی بزندی.

نوید: - خفه شو! [خشمگین]

ستاره: [خشم و نفرت در نگاهش موج می زند].

نوید: تو ته خودخواهی هستی.

ستاره: کی نیست؟

نوید: خیلیا -

ستاره: - کیا؟

نوید: همونایی که هیچ وقت بهشون فکر نمی کنی.

ستاره: داری چرت می گی.

نوید: فقط یه سؤال ازت دارم، من تو زندگیت چه گهی م؟

ستاره: نمی دونی؟

نوید: [با خشم] نه نمی دونم، می دونی چرا این کارو کردم؟

ستاره: چون می‌خوای منو روانی کنی.

نوید: [نیشخند] از اون سگا زیاد هست، همه‌شونم عین پنبه‌ت وفادارن.

ستاره: نخیر پنبه‌یہ چیز دیگه بود، می‌دونستم فرار نمی‌کنه.

نوید: [با افسوس] عین خیالش نبود.

ستاره: نه می‌دونم خیلی زجر کشیده.

نوید: [با افسوس] متأسفم.

ستاره: منم واسه تو متأسفم وحشی بی‌احساس.

نوید: پنبه مهمتره یا من؟

ستاره: معلومه، اون.

نوید: [خشمگین و خطرناک] خوب گوش بده عوضی. هیچ وقت نمی‌خواستم اینو بهت بگم. به موقعایی که ازت متنفر می‌شدم، به حس گه توی کله‌م می‌اومد. مثلاً وقتی که با حوله‌ت روی کاناپه با پنبه‌ت جونت دراز می‌کشیدی، به چاقو بر می‌داشتم و می‌اومدم بالا سرتون. بعد تا جون داشتم بهت ضربه می‌زدم. اینقدر که تمام خونه رو خون می‌گرفت. از خودم متنفر می‌دم از این فکرای گه. چشم‌مو می‌بستم و می‌رفتم روشویی آب می‌زدم صورتم. یا اینکه [با دقت زیاد] وقتی روی قالیچه گرم و نرم کفِ هال خوابت می‌رفت، می‌اومدم بالاسرت می‌ایستادم. به چیزی بهم می‌گفت با لگد بکوب رو جمجمه‌اش تا مغزش بترکه. از خودم می‌ترسیدم. چشم‌مو می‌بستم و می‌رفتم به چرخ‌تو خونه می‌زدم. بعد به مدت، خودمو مثل احمقا با یه پتو می‌اومدم سراغت و - [ابلهانه و مقتدر به او خیره شده].

ستاره: [وحشت‌زده]

نوید: - معلومه باید اونو بیشتر دوس داشته باشی.

ستاره: نگام نکن عوضی!

نوید: چیه؟ می‌ترسی؟

ستاره: ترسم؟

نوید: گفتم فقط فکرشو می‌کردم خُل!

ستاره: می‌خوام برم.

نوید: کجا؟ نمی‌خوای از شرم خلاص شی؟

ستاره: خیلی وقته خلاص شدم، خونه هم ارزونی خودت.

نوید: نه بابا

ستاره: چیه، مگه همینو نمی‌خواستی؟

نوید: نه

ستاره: پس چی از جونم می خوای؟

نوید: تورو خدا بذل و بخشش نکن!

ستاره: تمومش کن دیگه حوصله این همه استرسو ندارم.

نوید: ببخشید خانم دکتر می شه چند لحظه حوصله کنی؟ [به سخره]

ستاره: تمومش کن نوید.

نوید: همیشه وقتی می ترسی صمیمی می شی.

ستاره: من [مکث] هه [مکث] نترسیدم، مطمئن شدم [با صلابت]

نوید: - مزخرف نگو، خودت می دونی رو این مسأله چقد حساسم، نمی دونی؟

ستاره: اصلاً نمی خوام راجبش حرف بزنم.

نوید: من می خوام حرف بزنم، مشکلیه؟

ستاره: [ترس و سکوت]

نوید: یه سوال ازت دارم.

ستاره: [خیره به او]

نوید: چرا با من ازدواج کردی؟

ستاره: نمی دونم. [بی تفاوت]

تلفن همراه نوید زنگ می زند. جواب نمی دهد.

نوید: گفتمی دوس ندارم شوهرم بیکار باشه. گفتمی پول از من، کار از تو، اون بوتیکه لعنتی سه ماه جواب

نداد. می دونی چرا؟

ستاره: [خیره به او]

نوید: چون هیچ وقت خودت نبودی، منم خودم نبودم -

ستاره: - نمی فهمم نوید، الان من -

نوید: - گوش بده [جدی] بارها و بارها شده بود، برم زیر قرض ولی خرج خونه رو خودم بدم. اما تو

نذاشتی. همه چی حاضر و آماده همیشه تو خونه بود. اون کارت اعتباری لعنتی ت یه بار نشد خالی باشه.

بعدش بهم نیگا کنی و بگی: «پول داری؟» [مکث و بغض نوید] هیچ وقت این چیزا رو نفهمیدی!

ستاره: [شوخ] دیوونه، این حرفا ینی چی؟

نوید: ینی هیچی نبودم و نیستم.

ستاره: نوید من تورو با اینکه... [حرفش را می خورد] -

نوید: - هیچی نداشتم می دونم -

ستاره: - اینطور نبود، می دونم -

نوید: - چی می دونی تو؟ همیشه داشتی -

ستاره: - چه ربطی داره، مگه بده؟

نوید: نه، می دونی خانم دکتر -

ستاره: من هیچ وقت نخواستم واسه خاطر کاری که -

نوید: - تو سر تر منی [قاطع] تابلوئه.

سکوت، صدای گریه کودکی در
آپارتمان می پیچد.

ستاره: [تلخ خند] خیلی احمقی نوید.

نوید: نمی دونی چرا منو دوس داری، ولی می دونی چرا منو نمی خوای، مسخره س.

ستاره: همیشه ناامیدی، خسته م کردی.

نوید: تو میدونی چرا ناامیدم پس حرف مفت زن.

ستاره: خُب که چی؟ مگه دنیا به آخر رسیده؟

نوید: واسه من این خط ینی آخر دنیا [به خط روی دیوار اشاره می کند].

ستاره: بس کن نوید، اون درمون داره، خودت نمی خوای و نخواستی.

نوید: مگه من فقط بچه می خوام؟

ستاره: پس چی؟

نوید: نفهمی یا خودتو زدی به نفهمی؟

ستاره: خیلی خری نوید، خیلی -

نوید: - تک تک روزایی که تو این خونه گذشته، واسه من از اون روز بعد ینی هیچ، ینی پوچ -

ستاره: - هیچی معلوم نیست. فقط یه آزمایش معمولی دادی، رفتی دنبال درمونش؟

نوید: مثلاً می خوان چه گهی بخورن؟ مگه اون فوق تخصصی که دیگه آخرش بود، نگفت نمی شه؟

ستاره: اینم گفت که شاید درمان بشه.

نوید: شاید، شاید، شاید، خسته شدم. نمی خوام [عصبانی] نمی خوام -

ستاره: - با خودت رو راس باش -

نوید: - به کسی ربطی نداره.

ستاره: معلومه به کسی ربط نداره، به تو که ربط داره، نداره؟

نوید: بس کن، دیگه حوصلشو ندارم.

ستاره: همه این کارا بهونه س؟

نوید: نه، بهونه چرا؟ باید تکلیفمون روشن شه. بهتره که جدا شیم، تو که نمی‌دونستی، منم نمی‌دونستم.
قانون و شرع هم می‌گن خود به خود طلاقه. مگه چاره دیگه‌ای هم داریم؟
ستاره: اینا همه‌ش بهونه‌س.

نوید: چی بهونه‌س؟ چشاتو باز کن: یه مرد بیکارِ بد اخلاقه بی شعوره بی مدرکه بی پوله بی کس بی خایه، به
چه دردی می‌خوره؟ [عصبانی]
ستاره: تو اینطور نبودی.

نوید: حالا که هستم.

ستاره: با خودت رو راس باش.

نوید: نمی‌خوام.

ستاره: نگرانتم.

نوید: لازم نکرده، تو قبول کردی همه چی تمومه، نکردی؟
ستاره: چرا -

نوید: - پس این قروفر واسه چیه؟

ستاره: نمی‌دونم، نمی‌دونم، یه چیزی داره اذیتم می‌کنه.

نوید: چیه، عذاب وجدان داری؟ بیچاره واسه خودت بهتره.

ستاره: چی بهتره؟ یه زن مطلقه؟

نوید: حرف مفت زن.

ستاره: گناه من چیه؟ [جدی] مردمو نمی‌شناسی؟

نوید: کی دیگه به این چیزا فکر می‌کنه؟ الان فقط پول مهمه و خوشگلی -

ستاره: - آخه آلاخ، چرا نمی‌فهمی دوستت دارم.

نوید: بی‌خود

ستاره: من حاضریم با همین نوید بسازم اما خر یکی دیگه نشم.

نوید: نوید مُرد، فکر کن دیگه نیس، فکر کن داری سر قبرش درد و دل می‌کنی.

ستاره: مزخرف نگو! بیا زنگ بزن به بنگا بگو نمی‌فروشم.

نوید: بذار تموم شه راحت شیم. طاقت بیار، به خدا فقط یه ماه دندون جیگر بگیری همه چی تمومه.

ستاره: نمی‌تونم نوید به خدا نمی‌تونم.

نوید: می‌تونم، ما آدمای خیلی خرترا از این حرفاییم.

ستاره: پس بهم فرصت بده.

نوید: نه دیگه امروز معامله تموم شه، همه چی بین ما هم تمومه.

ستاره: تورو خدا نوید، بذار یه درمونی بریم، یه کاری کنیم، چرا اینقدر عجله می کنی، نذار چن سال بعد با افسوس به کاری که کردیم فکر کنیم.

نوید: همین حالا شم دیر شده.

ستاره: آخه تو چرا اینقدر لجبازی عوضی!؟

نوید: چون دوستت دارم.

ستاره: پس تمومش کن.

نوید: دارم همین کارو می کنم.

ستاره: [یک مرتبه گریه می کند و نوید شوکه می شود.]

نوید: تمومش کن دیگه.

ستاره: [هق هق و فین فین]

نوید: تو خیلی خودخواهی، همیشه به فکر آبروت بودم، حتی حالا که -

ستاره: [با بغض] من خودخواه بودم؟ اگه خودخواه بودم الان مهریه داشتیم به تو التماس نمی کردم -

نوید: - خیلی ناراحتی؟ مگه همینو نمی خواستی؟

ستاره: چیو؟

نوید: که ماله خودت باشی و آویزون کسی نباشی؟

ستاره: یه زندگی معمولی راحت می خواستم.

نوید: اووو چه پُر توقع...

ستاره: چیز زیادیه؟

نوید: معلومه که نه، ولی خودت می دونی هیچ وقت اینطور نبود، فقط حرفشو زدی.

ستاره: چه حرفی؟ من که فقط جون کندم واسه ش -

نوید: بگوا فقط یه دقیقه از اون زندگی ساده معمولی بگو -

ستاره: [سکوت]

نوید: وقتی فکرشو می کنی می بینی هیچی برا گفتن نداری، آره؟

ستاره: هست ولی گفتنش فایده ای نداره.

نوید: چیزی که گفتنش فایده ای نداره، به چه درد می خوره؟

ستاره: تو باید بخوای -

نوید: - نمی خوام، این زندگی لعنتی پوچو نمی خوام.

ستاره: نوید با اینکه اذیت می کنی، احترام سرت نمی شه. مرد کار نیستی، پنبه رو فروختی ولی باز می خوامت.

نوید: تو یه دیوونه‌ای که هم خودتو داری آزار می‌دی هم منو!
ستاره: نوید یاده بهت گفتم اگه یه روز خواستیم از هم جدا شیم، رازمونو بهم بگیم؟
نوید: نه یادم نمی‌آد.

ستاره: ماه عسل، شیراز؟
نوید: نه.

ستاره: سعدیه، غروب پاییزی، داشتیم آش می‌خوردیم -
نوید: - یادم نمی‌آد و اینقدرم اصرار نکن که یادم بیاد.

ستاره: پس یادت می‌آد؟
نوید: نه، نه، نه [محکم]
[سکوت]

ستاره: بهت خیانت کردم.
نوید: چی؟!؟

ستاره: همین که شنیدی.
نوید: چی گفتم عوضی؟

ستاره: گفتم که من یه بار بهت خیانت کردم.
نوید: تو گه خوردی، جرئتشو نداری.

ستاره: [خونسرد] می‌خوای باور کن، می‌خوای نکن. خود دانی، فقط خواستم بهت گفته باشم.
نوید: داری بُلْف می‌زنی.

ستاره: نه، بُلْف چرا؟ چرا باید بُلْفِ خیانت بزنم؟ خُلْم مگه؟ خواستم عذاب وجدانش بعد از اینکه جدا
می‌شیم همراهم نباشه.

نوید: [سعی دارد باور کند.] ماله این حرفا نیستی.

ستاره: شوهر فتانه رو یادت می‌آد؟ همونی که لته‌ش مشکل داشت و باید عمل می‌شد؟
نوید: خُب؟

ستاره: خُب نداره، همین.
[سکوت]

نوید به سمتِ ستاره حمله می‌کند. ستاره وحشت
زده به کنج اتاق فرار می‌کند. نوید با خشم و
نفرت بالای سرش می‌ایستد.

نوید: عوضی چرا زرِ مفت می‌زنی؟ می‌خوای منو روانی کنی که بزخم ناکارت کنم؟ داری حرف مفت می‌زنی کثافت؟ آره [فریاد می‌زند] آره؟

ستاره: پس هنوز منو دوس داری؟ [نیشخند]

نوید: دیوونه‌ای، می‌خوای منو سخته بدی.

ستاره: برو کنار!

نوید: [کنار می‌رود.] می‌دونستم ماله این حرفا نیستی.

ستاره: معلوم بود، از ترس، دهنِت کف کرده بدبخت.

نوید: نزدیک بود یه چیزی بهت بگم.

ستاره: چیو؟ که داری بهم خیانت می‌کنی؟

نوید: بدتر از اون -

ستاره: [به شوخی] - دوس دختر داری؟

نوید: [خیره به او] در مورد پنبه‌س -

ستاره: [کمی ترسیده] چی، چی می‌خوای بگی؟

نوید: جنبه‌شو نداره.

ستاره: [جدی‌تر] بگو بینم، پنبه چی؟ [حرفش را از ترس می‌خورد.]

نوید: تولدِ مژده، یادت می‌آد؟

ستاره: همون روز که پنبه گم شد؟

نوید: یادته پس؟ آره همون روز که سپردیش به منو رفتی تولد. اون روز هی گیر داده بود به واق واق کردن. بهش غذا دادم. نازش کردم. دو سه بار همسایه‌ها تماس گرفتن که آقا این چه مرگشه. ول کن نبود. زنگ زدم به دامپزشکش گفت احتمالاً جفت می‌خواد. دیگه داشتم دیوونه می‌دم. پاشدم انداختمش توی راهروی آپارتمان. ایستاده بود پشتِ در و هی واق واق می‌کرد. تو هم که جواب نمی‌دادی. این آقایِ کاظمی اومده بود که در بزنه، پاچه‌شو گرفته بود. در و باز کردم، دیدم پیرمرد بدبخت افتاده رو زمین و داره از ترس سخته می‌زنه. زدم تو سرِ پنبه و کشیدمش و انداختمش توی خونه. کلی عذر خواهی و بیخشید و گه خوردم تا پیرمرد بیچاره رفت پی کارش. اومدم تو دیدم پنبه افتاده پشت مبل و داره نفس نفس می‌زنه. ساکت بود. رفتم واسه‌ش آب بیارم، برگشتم دیدم مُرده.

ستاره: چی؟! [بغض گلویش را گرفته.] چی گفتی؟

نوید: تقصر من نبود. خواستم بگم تا عذاب وجدان نداشته باشم.

ستاره: کثافتِ رذل تو چطور دلت اومد؟ [اشک]

نوید: اتفاقی شد -

ستاره: - نویدِ حالِم [دندان به هم می فشارد.] ازت بهم می خوره قاتلِ کثافت -

نوید: - ستاره آروم باش، قاتل چیه؟ برو کنار!

ستاره: نوید [گریه] ... داری مزخرف می گی؟

نوید: ...

ستاره: چرا؟ چطور دلت اومد؟ [سخت گریه می کند.]

نوید: اتفاقی بود به خدا

ستاره: دیگه نمی تونم، بگو دروغه!

نوید: دروغ چرا؟ جرأت نمی کردم بهت بگم.

ستاره: [سخت گریه کند.] چه کارش کردی؟

نوید: دیگه مُرده بود. چکارش باید می کردم؟

ستاره: [در حال گریه] با جسدش چکار کردی؟

نوید: نمی شد که ببرم خاکسپاری را بندازم. کردمش تو پلاستیک زباله و انداختمش تو همین سطل زباله

سرکوچه -

ستاره: - کثافتِ بی حساسِ رذل! [سخت گریه می کند.] تو آدم نیستی. نوید دروغ می گی، آره؟ پنبه عزیزم،

پسرم -

نوید: - بس کن دیگه. [بلند]

ستاره: نمی بخشمت نوید، تو آدم نیستی.

نوید: باشه من آدم نیستم، من سگم -

ستاره: - سگم نیستی، حیفِ سگ -

نوید: - پس من چی م؟

ستاره: خفه شووو!

صدای زنگ در آپارتمان می آید. نوید

می دود به سمت آیفون تصویری در

هال خانه.

نوید: [باکسی پشت آیفون تصویری حرف می زند.]

ستاره: - عوضی، عوضی، عوضی - [بلند، گریه می کند.]

نوید: [وارد اتاق می شود.] نگفتی چی ام من؟

ستاره: خفه شو، تو هیچ گهی نیستی. [خشمگین و غمگین]

نوید: مأمور اداره برق بود.

ستاره: من میرم.
 نوید: به خاطر پنبه؟
 ستاره: آره.
 نوید: عمدی که نبود. اتفاقه، پیش می آد.
 ستاره: کویدیش به دیوار، کشتیش، اتفاقه؟
 نوید: نمی خواستم بلایی سرش بیاد، باور کن -
 ستاره: - باور کن ازت شکایت می کنم -
 نوید: [متعجب] پیش کی آخه؟
 ستاره: حالا می بینی.
 نوید: چیو می بینم؟
 ستاره: غلط کردنتو
 نوید: وایسا، [بی توجه به او] با توام!
 ستاره: به من دست زن!
 نوید: [می ترسد و عقب می کشد.] باشه بابا، پس می ری دیگه؟ این یارو اومد چی بهش بگم؟
 ستاره: بگو بره به جهنم!
 نوید: همین؟
 ستاره: نه بگو تورو هم با خودش ببره.
 نوید: بس کن دیگه، این اتفاق حالا چه ربطی به جریان خونه داره؟
 ستاره: نداره؟
 نوید: نه. [بدیهی]
 ستاره: خودتو مسخره کن عوضی.
 نوید: جدی می گم. مگه نمی خوای از شرم خلاص شی؟
 ستاره: آرزومه.
 نوید: حُب پس کجا می ری؟
 ستاره: می رم که فردا به جرم کشتن سگم ازت شکایت کنم. باقیش بماند.
 نوید: کشتن سگ مگه جرمه؟
 ستاره: آره، کشتن هر موجودی جرمه، بفهم ابله!
 نوید: [به سخره] کی گفته؟
 ستاره: من می گم.

نوید: هه، خودتو مسخره این و اون نکن.

ستاره: به تو چه؟

نوید: واسه خودت می گم، تو مثلاً خانم دکتر این مملکتی.

ستاره: خوب گوش بده عوضی، من تا اونجایی که ممکنه جلو می رم. شده مسخره امثال تو یکی شم، حتی تا پای جونم.

نوید: [خنده اش را می خورد.] آفرین همین کارو بکن، تو باعث افتخار بشریت می شی. یک کف مرتب [دست می زند.]

ستاره: [خیره به او، خشمگین]

نوید: به چی خیره شدی؟ انگار داعشیم.

ستاره: اونا که تکلیفشون روشنه، تو چه گهی هستی؟

صدای زنگ در می آید. ستاره قصد می کند که برود. نوید جلوی در می آید.

نوید: مگه نمی خوای از دستم خلاص شی؟

ستاره: برو کنار می گم.

نوید: بمون، کارت دارم. الان زشته جلوی این یارو -

ستاره: - هیچ ربطی به من نداره. هر گهی دوس داری بخور -

نوید: - باشه؟ می مونی؟ -

نوید می رود تا در را به روی دلال مشاور املاک باز کند.

۲. دلال را بیرون کن!

صابری، ستاره و نوید در اتاق ایستاده‌اند. صابری [دلال] به پشت، رو به آن دو ایستاده. گاهی سری، دستی تکان می‌دهد. یک گوشی بی سیم در گوشش فرو کرده.

صابری: [نفسی از سر صبر بیرون می‌دهد.] خُب؟ [رو به ستاره]

نوید: خُب -

صابری: - خُب مَثِ اینکه خانم رحیمی [کمی گیج مانده.] می‌خواین بذاریم یه روز دیگه -

نوید: - نه.

صابری: جسارتاً چیزی شده؟ [به ستاره]

نوید: نه.

صابری: [باز هم به ستاره] اگه مسأله‌ای پیش اومده، می‌تونیم یه روز دیگه قرار بذاریم. ولی حالا که یه مشتری به دست به نقد خورده به تورتون، زیاد منطقی نیست. و اینکه، اینم باید در نظر بگیرید، بازار بدجور خرابه. می‌فهمید که چی می‌گم؟ این یه شانس که نباید به راحتی - [به صورت ناگهانی به تماس‌اش همانجا پاسخ می‌دهد. تنها با گذاشتن انگشت دست راست‌اش بر لاله گوش‌اش] - بله؟ بفرمایید، تا یک ساعت دیگه اونجام، انتهای همت، بله، بله، چی؟ نه نه اصلاً لازم نیست، شما فقط کافیه تأییدیه انحصار ورثه رو داشته باشید. بله اصل، نه خواهش می‌کنم. این چه حرفیه؟ قربان شما، نفرمایید، می‌بینمتون. خدافظ شما.

[قطع می‌کند.] ... [دوباره آهی از سر صبر] خُب؟ [رو به ستاره]

نوید: [کلافه] داشتن می‌گفتین.

صابری: چی می‌گفتم؟ ببخشید! [تلخ‌خند]

نوید: اینکه این یه شانسه و -

صابری: - بله بله شانس، خُب بهتره هر چه زودتر اگه تصمیمتون قطعیه دست به کار شید.

نوید: قطعیه.

صابری: خُب خدا رو شکر من تمام تلاشمو کردم که -

ستاره: - نه.

صابری: بله؟ [به ستاره]

ستاره: نمی‌فروشیم.

صابری: [بهت زده] چی شده؟

نوید: اجازه بدین، اجازه بدین، می فروشیم ولی -

صابری: - خانمتون؟! -

نوید: درست می شه. الان یه کمی اوضاع -

ستاره: - نمی فروشم، نمی فروشم، نمی فروشم -

نوید: - هیسسسس!

ستاره: نمی فروشم.

صابری: خانمه رحیمی الان من یه هفته اس دارم روی کیس شما کار می کنم. با اینکه خونه تون اوضاع

درستی نداره. با اینکه فصل خرید و فروش نیست، ولی من یه مشتری از زیر سنگ واسه تون پیدا کردم. چرا

آخه؟ چی شده؟

نوید: چیزی نشده. فقط یه کمی اوضاع روحی -

ستاره: - من هیچیم نیست. نمی فروشم.

نوید: مگه قرار نبود حرف نزنی؟

ستاره: من چیزی نگفتم. فقط می گم، نمی فروشم.

نوید: [آرام به او] نمی خوای از شرم خلاص شی مگه؟

ستاره: از خدومه.

نوید: پس چیه؟

ستاره: تا وقتی تکلیف کشتن اون بی زیون روشن نشه. فروش بی فروش.

نوید: چندبار بگم نمی خواستم بکشمش، اتفاقی بود. [آرام به ستاره] بس کن ستاره. بس کن! [حرض

می خورد.]

ستاره: بهش بگو بره.

نوید: خواهش می کنم -

ستاره: - همین که گفتم.

نوید: الان وقتش نیست.

ستاره: اتفاقاً الان وقتشه. [بلند]

نوید: آرام باش!

ستاره: تمومش کن این مسخره بازیا رو -

صابری: - خانم رحیمی چیزی شده؟ [ترسیده]

نوید: یه لحظه اجازه بدین. به شما ارتباطی نداره.

صابری: احساس می کنم اتفاق خاصی افتاده.

نوید: بی خود، نه خیر، چیزی نشده.

صابری: خانم رحیمی؟!؟

نوید: با شمام، می گم اجازه بدین! [بسیار جدی]

صابری: آگه چیزی شده که نیاز به کمک دارید من -

نوید: - می شه توی مسائلی که به شما ربط نداره دخالت نکنید؟

صابری: آخه حس می کنم چیزی شده. چون خانم رحیمی اصلاً حالشون خوب نیست، درست؟ [به ستاره]

نوید: آره، بین عزیزم من زدم یه کسی رو کشتم، چی می گی؟

صابری: [با کسی از ترس تماس گرفته]. الو... من راه افتادم. آره، گفتین کجاس؟ [می رود سمت در حال که

نوید جلوییش را می گیرد].

نوید: کجا؟

صابری: [با ترس] گوشه حضورتون باشه. تکلیفمون معلوم نیست. باید برم دیگه.

نوید: مگه مشتری نداره؟

صابری: داشتم.

نوید: ینی چی داشتی؟

صابری: خُب [گیج شده]. خواهش می کنم، بذار برم.

نوید: احمق تو چی فکر کردی راجع به من؟

صابری: هیچی، الو!؟

ستاره: بذار بره.

نوید: قطع کن، تا تکلیف این خونه روشن نشه، جایی نمی ری.

صابری: خانمه رحیمی، من بهتره که برم.

ستاره: برو!

نوید: جایی نمی ری، زنگ بزن همون مشتری که پیدا کردی، بگو همین حالا -

ستاره: [بلند و با فریاد] - بذار بره اون بیچاره.

نوید: ساکت باش، من دیگه نمی تونم تحمل کنم.

ستاره: ولش کن، بذار بره!

صابری: [با التماس و بغض] خواهش می کنم آقای براتی -

نوید: - خونه رو باید همین حالا بفروشیم، شیر فهم شد؟

ستاره: نوید بس کن!

صابری: اصلاً مشتری در کار نبوده. تو رو خدا بذار برم -

نوید: - ینی چی مشتری در کار نبود. زود باش، بهش زنگ بزن!

صابری: به خدا، به پیر، به پیغمبر مشتری در کار نیست.

ستاره: بذار بره نوید.

نوید: زود باش، بهش زنگ بزن.

صابری: مشتری در کار نیست، به خدا راست می گم.

نوید: پس واسه چی اومدی اینجا عوضی؟

صابری: چی بگم؟ [درمانده]

نوید: می خواستی چکار کنی؟

صابری: بابا ما املاک رو مفت خری می کنیم. همین.

نوید: همین؟

صابری: غلط کردم، بذار برم آقای براتی!

نوید: بزnm مٹ سگ بکشمٹ؟

ستاره: بذار بره وگرنه زنگ می زنم صدوده!

نوید: آشغال مرده خورده عوضی، برو گمشو!

ستاره: بذار بره نوید!

نوید: به چی خیره شدی؟

صابری: [به ستاره خیره مانده]

نوید: چیه؟ مگه نمی خواستی بری؟

صابری: [به ستاره] می رم، می رم، ولی -

نوید: - بی خود، [خرش را می گیرد که او را بیرون بیندازد.] قهرمان شدی حالا، لاشخور کلاش؟

صابری: ولم کن [ترسیده و عصبانی] خودم می رم.

ستاره: اذیتش نکن نوید.

نوید: گورتو گم کن!

صابری خودش را جمع می کند و سریع به حال

می گریزد و در پشت سرش منفجر می شود. هنوز

صدای گام های ترسیده و متواری صابری در راه

پله ی آپارتمان به گوش می رسد. سکوت.

ستاره: احمق!

نوید: عوضی!

ستاره: با تو بودم.

نوید: منم با تو بودم.

ستاره: به چی خیره شدی؟

نوید: می شناسیش؟

ستاره: حرف مفت زن!

نوید: می خواستی منو دور بزنی؟

ستاره: چی؟!

نوید: تو می دونستی؟

ستاره: این خونه به نام منه، چرا باید دورت بزوم؟

نوید: [پوزخند] ندیدی چه زود، پیچید به بازی؟

ستاره: ترسوندیش، فرار کرد.

نوید: یه چیزی می دونست.

ستاره: چی می دونست؟ که تو یه زبون بسته بی آزارو زدی کشتی؟

نوید: خودتو مسخره کن، اون عوضی می دونست قراره امروز بیاد با تو تباری کنه.

ستاره: که چی بشه؟

نوید: که یه پورسانت تپل بزنه به جیب.

ستاره: زرننگ شدی.

نوید: بودم.

ستاره: نوید این خونه به نام منه. چی می خوای این وسط؟

نوید: پولمو!

ستاره: پولتو؟ کدوم پول؟

نوید: اون ۱۵ میلیونی که گذاشتم وسط -

ستاره: - چی؟ یادت رفته مثر اینکه زرننگ؟

نوید: چی یادم رفته؟

ستاره: گندی که توی بوتیک زدی.

نوید: ربطی به من نداشت. بازار خراب شد، تازه من این کارئه نبودم.

ستاره: چه کاره ای تو؟ به من بگو، سگ کش؟

نوید: ستاره گهشو در نیار دیگه. [عصبانی]

ستاره: ۲۰ میلیون ریختم تو کار، تازه ۵ میلیونم این وسط حیف و میل شد، کجاس؟

نوید: کجاس؟ به من چه؟

ستاره: جای اینکه دل به کار بدی، کارت شده بود نخ کشی از این دختر و اون زن -

نوید: - حرف دهن تو بفهم ستاره -

ستاره: نکردی، نبود؟ دو ماه نشده، کُل مخاطبای گوشت دختر بودن. نذار دهنم باز شه -

نوید: - لم این کارئه. باید مخ بزنی که بتونی جنستو آب کنی.

ستاره: آب کردی؟

نوید: آره کردم، بازار ریده بود و گرنه -

ستاره: - نه بابا این کارئه ای پس.

نوید: خُب؟

ستاره: چی خُب؟ ۲۰ میلیونم کجاس؟

نوید: [با دست اش در هوا] پرید.

ستاره: [ادایش را در می آورد.] پول توام پرید.

نوید: بس کن دیگه، دست خالی کجا برم؟ باید یه جایی واسه خودم داشته باشم.

ستاره: با ۱۵ میلیون؟

نوید: خاک بر سر من که -

ستاره: - چیه؟ هوی، یابو ورت داشته؟

نوید: خوب گوش بده، اگه یه بار دیگه [بسیار جدی] بهم بگی یابو، باور کن بلایی سرت می آرم که تمام

سگای احمق تهر و واسه ت عوعو کنن، فهمیدی؟

ستاره: یابو!

نوید: خفه شو!

ستاره: یابو علفی.

نوید: [نفسش را با خشم بیرون می دهد.] می خوام چی بگی؟ می خوام بگی، توی اون مُخ گند زده ت،

داری به این فکر می کنی که باید از شرِ یه عوضیِ خلاص بشی؟ چیه می خوام به کی ثابت کنی؟ منم یکی

از اون بیرونیام که قاطی کرده. چی فکر کردی؟ فکر کردی دوس دارم علاف باشم؟ فکر کردی نمی فهمم

باید مَث آدم زندگی کنم؟ سرتاپام دوزار نمی ارزه؟ خُب، چکار کنم؟ تو بگو! بگو توی این خراب شده

که سنگ رو سنگ بند نمی شه، باید چکار کنم؟ من کثافتم، رذلم، بی احساسم، اصلاً مریضم، روانیم تو

چرا عاشقم شدی؟ چرا همون موقع که بهت گفتم، هیچی ندارم. صاف ژل زدی تو چشم گفتم، بی خیال

این حرفا، می خوامت دیوونه. چیه می خوامی؟ [فریاد] چیه می خوامی؟ چی از جونم می خوامی؟ [جلو می رود

و اختیار رفتار خود را از دست داده. [حرف بزَن عوضی. از این یابو علفی چی می‌خواهه ای؟ حرف بزَن چرا لال شدی؟] ناگهان جلو می‌رود تا...]

ستاره از توی کیف‌اش چیزی بیرون می‌کشد و به سمتِ صورت نوید می‌گیرد. نوید مات مانده که چه شده.

ستاره: جلو بیای، به خدا می‌زنم!

نوید: [نیشخند تلخ نوید]

ستاره: مجبورم نکن، جلو نیا!

نوید: بزَن! [آرام]

ستاره: برو عقب!

نوید: باورم نمی‌شه. این کارا یعنی چی؟!!

ستاره: بفهم دیگه!

نوید: نمی‌فهمم. نمی‌فهمم. [گیج شده.]

ستاره: تو اصلاً حواست به خودت نیس -

نوید: - بگیر اونور این لعنتی رو، حس خوبی ندارم!

ستاره: نمی‌تونم، بهم حق بده.

نوید: که بهم توهین کنی؟

ستاره: بس کن دیگه [کلافه شده.] خواهش می‌کنم.

نوید: چپو بس کنم؟ مگه نمی‌خوای از شرم خلاص شی؟

ستاره: [گیج شده.]

نوید: چرا تمومش نمی‌کنی؟ با توام، به چی خیره شدی؟ چرا نمی‌زنی؟

ستاره: برو عقب لعنتی!

نوید: از چی می‌ترسی؟ می‌ترسی یهو بزنه به سرم و دوباره کاری کنم؟ یه لحظه آروم باش می‌خوام یه چیزایی رو واسه‌ت روشن کنم، آه! بگیر اون ور! آروم باش عزیزم [کمی عصبی شده.] من به هر حال رفتم پیشه یه روانشناس، دیگه می‌دونم چطور با خشمم رو به رو شم. حتی می‌تونم کنترلش کنم. باور کن. مثلاً داستان پنبه، راستش اون طفلی اصلاً نمرده. حُب فقط پاش شکست. منم بردمش پاشو گچ گرفتم و بعدش اون دروغا رو سرهم کردم. الان پیشه یکی از دوستانه. خیلی هم بهش عادت کرده. پاشم خوب شده. [سکوت] اووووففف ستاره، راستش من یه مدت افسرده شده بودم. نههه، خب، می‌دونی من زیاد نمی‌داشتم کسی بویی ببره، حتی تو! حُب حس می‌کردم اگه کسی بفهمه، ازم سوءاستفاده می‌کنه. می‌دونی

که چی می‌گم؟ منظورم از سوءاستفاده، نه، یه چیز تو مایه‌های اینه که بعضی آدم‌ها وقتی افسرده می‌شن به هر چیزی پا می‌دن. البته بستگی داره، می‌دونم، من خودم اون اوایل خیلی آدم محتاطی نبودم. واسه همین اون جریانات احمقانه بینمون اتفاق می‌افتاد. آره آره تقصیر من بود، ولی آگه بهت می‌گفتم، شاید باعث می‌شد ازم سوءاستفاده شه. سوء تفاهم نشه‌ها! نههه [گیج حرف‌های خودش شده]. بذار یه جور دیگه واسه‌ت بگم. نهه، یادته اون روزا هر وقت توی آشپزخونه هود رو نمی‌زدی چقدر عصبانی می‌شدم؟ همیشه احساس می‌کردم عمداً هود رو نمی‌زنی و داری از این حس من سوءاستفاده می‌کنی. نمی‌دونم دارم درسته [کمی جلو آمده]. درسته که دارم این چیزا رو -

در یک لحظه به ستاره حمله می‌کند. ستاره اسپری را سریع در صورت نوید فشار می‌دهد. نوید با وحشت صورتش را می‌پوشاند و به گوشه‌ی اتاق برخورد می‌کند. روی زمین پهن می‌شود. فریاد می‌زند. ستاره هم فریاد می‌زند.

ستاره: دروغ‌گوی کثیف! [بالای سر نوید] خیال کردی حرفاتو باور می‌کنم احمق! [نوید می‌خواهد دست‌اش را از روی صورتش بردارد، ستاره یک بار دیگه افشانه را فشار می‌دهد.] تو یه عوضی احمقی که

نوید: - لعنتی چشم کور شد! می‌کشمت! -

ستاره: - گه خوردی، تو شلوار تو نمی‌تونی بالا بکشی -

نوید: [بو می‌کشد]. - دیگه شور شو در آوردی. برو اونور، برو!

نوید سعی دارد بلند شود. ستاره کمی عقب می‌کشد. دست‌اش را از روی صورتش برمی‌دارد و کمی پلک می‌زند و جلوییش را نگاه می‌کند. سوزشی احساس نمی‌کند. به ستاره خیره می‌ماند. بو می‌کشد دوباره.

نوید: اود کلنه؟

ستاره: ههه!

نوید: دیگه داری اون روی سگمو -

ستاره: - حالا چی شده؟ [می‌خندد.] ترسو، بوی خانم دکتر رو گرفتی! [روی زمین می‌نشیند.]

نوید: خیلی شوخی مسخره‌ای بود.

ستاره: آخه تو وقتی خر می‌شی، خر می‌شی دیگه.

نوید: [کنارش روی زمین به دیوار تکیه می‌دهد.] خُب دیگه، بسه.

ستاره: [می خندد.]

نوید: کوفت.

ستاره: خیلی قیافت احمقانه شده بود. [می خندد.]

هر دوشان به دیوار تکیه داده‌اند و به رو به رو
خیره شده‌اند.

نوید: بسه دیگه.

ستاره: [خنده - گریه]

بسیار زشت می‌خندد. آنقدر که پس از چند
لحظه، تشخیص حس‌اش سخت است. گریه -
خنده ستاره بسیار عجیب می‌شود. روی زمین
دراز می‌کشد. نوید بالای سرش می‌نشیند. رفتار
ستاره را باور نمی‌کند.

نوید: خوبی؟!

ستاره از مرز خنده عبور می‌کند و تمام وجودش
گریه می‌شود. آنقدر که نوید را می‌ترساند. ستاره
دیگر مانند زنی که تمام هستی‌اش را از دست
داده باشد زاری می‌کند. نوید می‌ترسد و
دست‌پاچه و هراسان بلند می‌شود و نمی‌داند
چکار کند.

نوید: ستاره، ستاره، ستاره چه شده؟

ستاره: [لب‌هایش از می‌لرزد.] دیگه نمی‌تونم.

نوید: چی شده، چرا اینطور شدی؟

ستاره: می‌ترسم! [با زاری و ترس] می‌ترسم -

نوید: - تو چت شده ستاره، ستاره! صدامو می‌شنوی؟ ستاره!

ستاره: ...

نوید: عجب غلطی کردما! [ترسیده.]

ستاره: ...

نوید: [سعی دارد به او دست بزند.]

ستاره: [با خشم] به من دست نزن عوضییی!

نوید: باشه، آروم باش، آروم باش.

ستاره: دیگه طافت ندارم. دارم روانی می شم. [با اشک و آه] از جونم چی می خوام؟ می خوام بکشی منو؟ بکش دیگه. چرا زجرم می دی؟ این روزا عینهو خر فقط کار می کنم. صبح تا شب کلهم تو دهن گه این مردمه. [با بغض] دیگه داره حال از همه چی بهم می خورده. اون روز یکی از مریضا، وقتی داشتم عصب کشی می کردم، دستمو گرفت. یه خانم میانسال بلند قد بود. خیره شده بود به چشم. هم اون می خواست یه چیزی بگه هم من. لوله رو از توی دهنش کشیدم بیرون. [با اشک] بهم گفت: «دختر تو چرا چشات اینقدر غمگینه؟» انگار منتظر اون تلنگر بودم. همون جا زدم زیر گریه. می دونی بعدش چی بهم گفت؟ گفت: «قلبم می شه عصب کشی کرد؟» نوید دیگه خسته شدم. نمی تونم. می فهمی؟ نمی تونم.

نوید: آروم باش. بلند شو، بلند شو!

ستاره: نمی خوام، اینجا خونمه، اینجا اتاق خوابمه، می خوام بخوابم، بروا، از خونم برو بیرون [عصبانی و بغض آلود] -

نوید: - می رم، می رم، فقط آروم باش!

ستاره: تو بری آروم می شم.

نوید: آخه، [کمی تحت تأثیر قرار گرفته]. حالت خوب نیس.

ستاره: نه؟ این چیزا رو هم می فهمی؟

نوید: دیگه اینقدرام عوضی نیستم.

ستاره: می دونی تو این یه سالی که با همیم چقدر [کمی خودش را جمع می کند]. عذابم دادی؟ روز به روز، جای اینکه نزدیک تر شیم، دور شدیم از هم. [دماغش را بالا می کشد]. نمی تونم تو چشات خیره شم.

غریبه ای واسه م. این همه تغییر؟ چرا؟ [مکت] واقعاً چرا؟

نوید: نمی دونم چی بگم.

ستاره: ولی من می دونم.

نوید: چی می دونی؟ تو از حال و روزم چی می دونی؟

ستاره: تو هیچی ت نیست، به خدا هیچی ت نیست.

نوید: [با خنده] باشه.

ستاره: مسخره س؟ باشه.

نوید: ستاره، ما قرارمون این بود هر کوفتی که ربطی به زندگی مون نداره رو بذاریم کنار -

ستاره: - مسخره س.

نوید: کجاش مسخره اس؟ الان چی بینمونه؟

ستاره: هیچی، [با افسوس] هیچی.

نوید: به نظرت این یعنی چی؟

ستاره: هیچ معنی‌ی نداره، هیچی.

نوید: این یعنی تازه داریم همدیگه رو می‌بینیم.

ستاره: مُرده شورِ این دیدنو بېرن.

نوید: حق‌داری، باور کن ما همینیم. هیچی بیشتر از این نیستیم.

ستاره: حوصله سخنرانی‌هاتو ندارم نوید، دیگه خسته شدم.

نوید: منم خسته شدم.

ستاره: چه گُهی بخوریم؟

نوید: نمی‌دونم.

ستاره همان جایی که دراز کشیده غلت می‌زند. نوید خودش را مانند میمون می‌خاراند. سکوت اتاق را فرا می‌گیرد. دوباره صدای گریه‌ی نوزادی در فضای آپارتمان می‌پیچید. صدای گریه‌ی نوزاد آنقدر غیرطبیعی بلند می‌شود که ستاره دست روی گوش‌هایش می‌گذارد. کلافه می‌شود. نوید هنوز در حال خارش خود است. صدای خارش تن نوید نیز بلند و بلندتر می‌شود. ستاره در وحشتِ زنانه‌ای زانوهایش را در آغوش کشیده و ناله می‌کند.

ستاره: خفه شو [آرام و زیر لبی] خفه شو! [کمی بلندتر] خفه شین [بلند] خفه شین تو رو خدا [با خواهش و التماس] لعنتی چی از جونم می‌خوای؟ [به نوید] اون روز، توی صفِ بانک، شماره‌م دستم بود. نگاه یکی رو تمام مدت رو خودم حس می‌کردم. تو این خراب شده همیشه نگاه مردا سنگینه. خیلی نزدیک بود. جرأت نمی‌کردم بهش نگاه کنم. نوبتم شد. شماره‌مو خوندم، ۲۷۷، رفتم پشت باجه و کارمو شروع کردم. بعد شماره ۲۷۸ رو خوندم. اومد درست کنارِ باجه‌ای که نشسته بودم نشست. صداشو می‌شنیدم. یه جورایی تلخ و گرم بود. کارش زودتر از من تموم شد. آخه من یه بار اشتباه فرمو پر کردم. رفت. چرخیدم که نگاهش کنم. فقط پشت سرشو دیدیم که داشت از درِ بانک بیرون می‌رفت. بعد دوباره شروع کردم به نوشتن فرم که چشمم افتاد به برگ شماره‌ای که روش نوشته بود. دوست دارم. پشت برگ شماره ۲۷۸، نوشته بود دوست دارم و رفته بود. آقای شماره ۲۷۸ عاشقم شده بود. نوید کاش واسه‌م فقط یه شماره بودی. هر شماره‌ای. ولی دوستم داشتی. یه روزایی جلوی آینه میزتوالت به خودم می‌گم: «هی احمق، چرا

خیال می کنی خیلی مالی» و شروع می کنم به خودم فحش دادن. اینقدر فحش می دم که از خودم متنفر می شم. بعد شروع می کنم به آبخوره گرفتن. بعدشم خودمو دلداری می دم و می بوسم و می رم توی تخت - [پوزخند] - برو بیرون از اتاق خوابم، می خوام با خودم تنها باشم. خودمو می خوام. خواهش می کنم.

صدای بچه کمتر می شود. نوید دیگر تن اش را نمی خاراند. ستاره گیج و آشفته شده. از توی کیف اش یک آب نبات در می آورد و توی دهانش می اندازد و شروع می کند به مکیدن با صدایی احمقانه و زشت. خشم اش را خرج مکیدن آب نبات می کند. نوید دوباره به دیوار تکیه می دهد.

نوید: ستاره.

ستاره: ممم؟

نوید: ستاره.

ستاره: مممم؟

نوید: خوبی؟

ستاره: ممم.

نوید: بازم آب نبات داری؟

ستاره: ممم.

نوید: می خوام.

ستاره دست در کیف اش می چرخاند. می گردد. کیف اش را سر و ته می کند. در میان اشیاء آواره کیف اش آب نباتی پیدا نمی کند. نگاهی به نوید می اندازد. کمی مکث می کند. دیگر دهانش نمی جنبد. انگشت در دهانش می کند. آب نبات را از دهانش بیرون می آورد. سمت نوید می گیرد. نوید نگاهی به آب نبات و چشمان خسته ستاره می اندازد. آب نبات را می گیرد و در دهانش می گذارد و می مکد.

ستاره: داریم دیونه می شیم؟

نوید: ممم.

ستاره: دیگه نمی دونم باید چکار کنم.

نوید: مم!

ستاره: بیا بیخیال همه چی شیم.

نوید: مممم؟

ستاره: واقعاً پنبه زنده اس؟

نوید: ممم!

ستاره: باور کن هیچ چیزی بین منو اون دلال احمق نبوده!

نوید: ممم؟

ستاره: نوید به خدا هیچی ت نیس. باور کن هیچی ت نیست.

نوید: ممم!؟

ستاره: نوید! [پراز خواهش]

نوید: ممم؟ [آب نبات را قورت می دهد.]

ستاره: دوستت دارم کثافتِ عوضی؟

نوید: [دهانش را مزه می کند.] منم لعنتی.

نوید دیوار اتاق را لمس می کند. جای
مشت هایش را لمس می کند. خط تخت خواب
را نیز لمس می کند. انگار که بخواهد کسی را
نوازش کند.

نوید: به نظرت چه رنگیش کنیم؟

ستاره: سفید مَثِ پنبه.

نوید: [لبخند می زند.]

ستاره: [لبخند می زند.]

نوید هنوز دیوار اتاق را لمس می کند، که
دست اش به کلید چراغ اتاق می رسد. مکث
می کند. نگاهی به ستاره می اندازد. لبخندی از سر
شوق می اندازد. چراغ اتاق صورتی را خاموش
می کند.

تمام